

خطراتِ خاطرات

مروری بر چالش‌ها و فرصت‌های تاریخ شفاهی

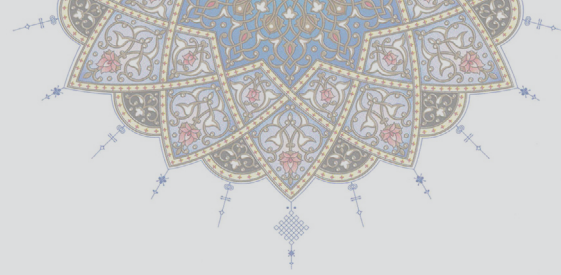
دکتر مجید تفرشی

■ چکیده:

امروزه بهره‌گیری از روش تاریخ شفاهی در ایران، در حوزه‌های مختلف سیاسی، علمی، هنری، فرهنگی و اقتصادی رواج پیدا کرده است و مصاحبه‌های متعددی در این زمینه‌ها انجام گرفته و چاپ و منتشر شده است. در این میان، تدوین تاریخ محلی و تاریخ خانواده‌ها از طریق انجام مصاحبه‌های تاریخ شفاهی، کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است، ضمن اینکه در زمینه راستی‌آزمایی اطلاعات حاصل از مصاحبه‌ها، با مسائلی روبه‌رو هستیم. نوشتار پیش‌رو، چالش‌ها و مسائل مرتبط با صحت اطلاعات مصاحبه‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها:

تاریخ شفاهی، مصاحبه، خطرات، خاطرات، تاریخ محلی.



خطراتِ خاطرات

مروری بر چالش‌ها و فرصت‌های تاریخ شفاهی

دکتر مجید تفرشی^۱

فکر نمی‌کنم که نیاز باشد در مورد امر تاریخ شفاهی زیاد توضیح بدهم، چراکه دوستان می‌دانند که تاریخ شفاهی اگر چه دیر به مقولات انتشاراتی و دانشگاهی و پژوهشی ایران وارد شده، ولی خیلی سریع رشد پیدا کرده و الان سکه رایج و مُدِ روز شده است. کسانی که وارد این قصه شده‌اند، از ابعاد مختلف، با نیت مختلف و در موضوعات مختلف، کار تاریخ شفاهی انجام می‌دهند. تاریخ شفاهی در غرب و کشورهای دیگر، حتی در آفریقا و اقیانوسیه و آمریکا، سابقه خیلی طولانی و حداقل یک صد ساله دارد، البته به صورت علمی و با عنوان «Oral history»، و گرنه به صورت غیرعلمی که سابقه بسیار بیشتری دارد.

اگر صرفاً مسئله ضبط و ثبت معمول خاطرات افراد باشد، این مسئله در ایران هم از قدیم رایج بوده است، چون ما سابقه بسیار طولانی در نقل حکایات و روایات داریم و این امر جدیدی نیست. وقتی به مفهوم علمی صحبت کنیم، این بحث یک بحث نسبتاً جدیدی است، یعنی در ایران، در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب، خیلی کم وجود داشت و بعد از انقلاب و به خصوص در سال‌های بعد از پایان جنگ عراق علیه ایران، رواج بیشتری پیدا کرد. در واقع توجه به جریان‌ها، رجال و دوره‌های خاص تاریخی باعث شد که محققان سراغ ثبت و ضبط خاطرات افراد، صاحبان اندیشه و صاحبان خاطرات بروند، البته نخست به صورت سنتی و غیرعلمی بود و سپس علمی و روش مند شد. وقتی ما صحبت از تاریخ شفاهی می‌کنیم، طبیعتاً در وهله اول باید ببینیم تاریخ شفاهی چیست؟ در واقع باید بین تکنیک تاریخ شفاهی به عنوان یک ابزار و روش علمی، با هرگونه ثبت و ضبط و نگارش مرسوم و معمول خاطرات، فرق گذاشت. یک سری ویژگی‌ها بین ثبت و ضبط معمول خاطرات و تاریخ شفاهی حرفه‌ای مشترک است، ولی لزوماً یکی نیستند. تاریخ شفاهی پروژه

۱. دکترای تاریخ، تاریخ‌نگار، سندپژوه و پژوهشگر مستقل آرشیو ملی بریتانیا.

Htafreshi@gmail.com

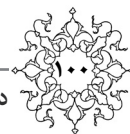


و روشی است که شما بر اساس یک چارچوب مشخص و پروژه دقیق و برنامه‌ریزی شده، برای ثبت وضبط خاطرات، به سراغ فرد یا افرادی می‌روید. این افراد می‌توانند از جهت شأن سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یا فرهنگی، افراد برجسته و سرشناس جامعه و در کار خود نخبه باشند یا حتی نباشند. گاهی اوقات شما برای بعضی از پروژه‌های تاریخ شفاهی موضوع محور و مبتنی بر محتوا، نیازی ندارید که حتماً با آدم‌های سرشناس و مطرح صحبت کنید و اتفاقاً افراد عادی و از طبقات فرودست یا میانی صاحب خاطرات و شاهد تحولات موردنظر، برای گفت‌وگو و ضبط خاطرات مهم‌تر و مفیدتر هستند.

در اینجا بحث این نیست که به چه صورتی تاریخ شفاهی را انجام بدهیم، چون راجع به اسلوب و فنون تاریخ شفاهی صدها مقاله و کتاب نوشته شده و من هم اینجا نیامده‌ام که درس روش انجام تاریخ شفاهی بدهم، ولی این مسئله جزئیاتی دارد که من دوست دارم بیشتر راجع به آن‌ها صحبت کنم، چرا که به نظرم، این جزئیات در کیفیت و بهینه‌ساختن کار، بیشتر تأثیر می‌گذارد. به‌طور کلی وقتی از تاریخ شفاهی صحبت می‌کنیم، منظورمان اطلاعاتی است که در فرد یا افرادی سراغ داریم که این اطلاعات، یا در منابع مکتوب چاپی، به‌طور کامل و شامل چاپ نشده، یا در منابع تصویری یا فیلم و به‌قول انگلیسی‌ها Motion picture، چندان وجود ندارد. حتی اگر هم وجود دارد، ناقص است و به‌فرض اینکه ناقص هم نیست، مطالبی را که آن فرد صاحب خاطرات بیان می‌کند، می‌تواند مکمل آن‌ها باشد.

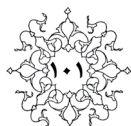
در بحث تاریخ سیاسی و تاریخ فرهنگی و تاریخ اقتصادی موضوع خیلی گسترده است، ولی از بعد تاریخ اجتماعی که وارد می‌شویم، یک وجه قضیه تاریخ شفاهی، بحث تاریخ اقتصادی است که شما می‌توانید هم با سیاست‌گذاران و هم با کارآفرینان و هم با شاغلین در هر رشته‌ای صحبت کنید، مثلاً کارگران، کارمندان، سرمایه‌گذاران، سیاست‌گذاران دولتی یا غیردولتی یا مسئولان اتحادیه‌های صنفی و نهادهای مدنی اقتصادی. دو مبحث که در ایران خیلی کم مورد توجه قرار گرفته و در آرشیوهای بین‌المللی و مؤسسات تاریخ شفاهی خارجی خیلی بیشتر به آن توجه شده، تاریخ شفاهی در جهت تکمیل تاریخ محلی و تاریخ خانواده‌ها است.

ما در زمینه تاریخ محلی بیشتر کارمان استفاده از منابع خطی یا نوشته‌های رجال محلی است یا در نیم قرن اخیر، اسناد آرشیوهای دولتی یا آرشیو خانواده‌هایی که اجباراً از دستشان خارج شده است. به‌طور مثال آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران که اساس آن بر پایه آرشیو اسناد مصادره‌ای از خاندان‌های قاجار و پهلوی است. اسنادی که خانواده‌ها علاقه‌ای به انتشار یا در اختیار گذاشتن عموم آن نداشتند، ولی به‌هرحال در کشاکش ایام پس از پیروزی انقلاب و حوادث بعد، در اختیار بنیاد مستضعفان و بعد مؤسسه‌ای به نام مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی - که بعد اسم آن به نام مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، عوض می‌شود - در خیابان فرشته در شمال



تهران قرار می‌گیرد. مثلاً در زمینه تاریخ محلی، در آرشیو وزارت امور خارجه، اسناد خیلی زیادی نداریم، ولی در سازمان اسناد و کتابخانه ملی یا مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، اسناد محلی و اسناد مربوط به خانواده‌ها خیلی زیاد است. این به دلیل جنس اسنادی است که به آنجا منتقل شده است. در ایران روی تاریخ خانواده‌ها و پروژه‌های تاریخ شفاهی راجع به تاریخ خانواده‌ها خیلی کم کار شده است. اولاً به این دلیل که اهمیت آن به طور جدی درک نشده است. حالا تاریخ محلی دارد کم‌کم یک مقدار نضج پیدا می‌کند و به مدد محققینی مثل استادمان مرحوم دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی بهتر و بیشتر شناخته شده و اهمیتی درک می‌شود. تا حدود نیم‌قرن قبل، متأسفانه تاریخ محلی یک تاریخ پیش‌پا افتاده و کم‌بها تلقی می‌شد یا کم‌توجه بود. تاریخ خانواده‌ها هنوز که هنوز است، جدی گرفته نشده است. شما برای شناخت لایه‌های زیرین و میانی تاریخ اجتماعی، مطمئناً نیاز به تاریخ محلی و تاریخ خانواده‌ها دارید. تا سال‌های قبل، توجه چندانی در پژوهش‌ها به این امور نمی‌شد. یک دلیل این بود که درک اهمیت آن از جهت علمی و پژوهشی وجود نداشت. دوم اینکه به دلایل مختلف سیاسی و امنیتی و به دلیل نبود خاطر آسوده، معمولاً خانواده‌ها دوست نداشتند و ندارند با افراد غریبه، ولو یک مصاحبه‌کننده حرفه‌ای تاریخی، سفره دل خودشان، خانواده‌شان، زن و بچه و آباء و اجدادشان را بیرون بریزند و این اطلاعات به قول معروف تبدیل به *public domain* یا عمومی بشود. لذا همیشه این نگرانی وجود داشته است، هم نگرانی از اصل خاطرات و هم نگرانی از تبعات احتمالی غیر قابل پیش‌بینی یا قابل پیش‌بینی نقل آن. بنابراین، تاریخ خانوادگی معمولاً در ایران مغفول مانده بود، هم از جهت علمی به آن توجه نشده است و هم از جهت اجرایی.

شاید دانستن این امر برای محیط دانشگاهی ما خیلی جالب نباشد، ولی واقعیت این است که طبق آماري که در آرشیو ملی بریتانیا وجود دارد، الان حدود ۵۵ تا ۶۰ درصد مراجعان آرشیو ملی بریتانیا و کتابخانه ملی بریتانیا، بر خلاف مراکز آرشیوی ما، محققان غیر حرفه‌ای و مورخان خود خوانده هستند، افرادی که شغل اصلی آنها تاریخ خواندن و تاریخ نوشتن نیست. مهم‌تر اینکه از آن عده ۵۵ تا ۶۰ درصدی، حدود ۷۵ درصد از مراجعان به این مراکز، کارشان روی تاریخ محلی و تاریخ خانواده‌هاست. این نشان می‌دهد که چه قدر مسئله تاریخ محلی و تاریخ خانواده‌ها اهمیت دارد. مثلاً در مورد سیر تحولات اجتماعی و تاریخ یک محله یا خیابان، شاید حداقل بیست تا کتاب نوشته شده و این بیست تا کتاب، PHD یا تز دکترا یا فوق‌لیسانس نبوده است. یک محقق محلی ده سال وقت گذاشته و کم‌کم سند جمع کرده که این خیابان چه جوری بوده، کجا درست شده، چه جوری تغییر پیدا کرده، مردمانش چه کسانی بودند، دگرپرسی این خیابان در کشاکش امور اجتماعی و سیاسی و فرهنگی چه بوده است. بدین ترتیب، ده‌ها مونوگرافی راجع به مناطق، نه فقط شهرها و روستاها و بخش‌ها، بلکه راجع به محله‌های مختلف برای مخاطبان خاص و عام



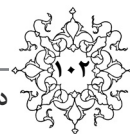
و گروه‌های سنی مختلف نوشته شده است. همین اموری که ما هم در کشورمان شروع کرده‌ایم، ولی هنوز راه درازی تا تکامل و پیشرفت آن داریم.

یک بخش عقب‌ماندن در این امور، نبود و کمبود نظم‌ونسق اسناد محلی است. الان دسترسی به اسناد عمومی و محلی، حتی اسناد شهرداری‌ها همچنان غیرممکن یا بسیار دشوار است. دوم اینکه محققین ما در این موارد، آموزش و تجربه کافی ندارند و اهمیت آن هم خیلی درک نمی‌شود. هنوز شما اگر به مردم عادی و حتی به متخصص بگویید که مثلاً می‌خواهم راجع به تاریخ خیابان انقلاب کتاب یا مقاله بنویسم، ممکن است بعضی‌ها به شما بخندند، بعضی‌ها هم ظاهراً نخندند، ولی در دلشان بخندند و کار شما را سخیف و پیش‌پاافتاده بدانند، در صورتی که همین تاریخ‌نگاری‌های کوچک است که تاریخ کلان اجتماعی و شهری و منطقه‌ای را می‌سازد. البته اخیراً با حمایت‌هایی که بعضاً مؤسسات فرهنگی وابسته به شهرداری یا وزارت کشور و دیگر نهادهای دولتی، خصوصی و دانشگاهی کرده‌اند، فعالیت‌های جدی صورت گرفته، ولی بسیار کمتر از نیاز است.

خوب برای تکمیل این پازل، مطمئناً محکوم هستید که بروید با آدم‌ها صحبت کنید. این آدم‌ها لزوماً رئیس‌جمهور و مقام حکومتی و وکیل و شهردار نیستند. ممکن است شما بروید با یک بقال صحبت کنید یا مجبور بشوید با یک رفتگر خیابان صحبت کنید. این هم به‌هرحال بخشی از تاریخ شفاهی است، متنها در کشور ما تا حد زیادی تاریخ شفاهی به‌معنی صحبت با رجال است. از نظر تعبیر رایج در ایران، آدم‌هایی صاحب‌خاطرات مهم هستند که تأثیرگذار سیاسی بوده‌اند. حالا اخیراً اقتصادی هم خیلی ارائه شده و بیشتر به مدد آقای دکتر علی‌اصغر سعیدی و افراد دیگری که وارد این قضیه شده‌اند، رونق پیدا کرده، ولی گفت‌وگو با صاحبان‌خاطرات در لایه‌های زیرین توده‌ها، همچنان مغفول است.

در اجرای این مسئله، نیاز به انجام مقدماتی است. در واقع چالشی وجود دارد که به دلیل آن، کار تا آخر خوب پیش نمی‌رود. تصور عمومی غیرحرفه‌ای که ما از تاریخ شفاهی داریم، این است که شما بروید کنار آدمی که خاطرات مهمی دارد، بنشینید و یک ضبط صوت جلوی بگذارید تا او هر چه دوست دارد بگوید و شما هم گوش کنید، حتی می‌توانید در آن صحنه هم نباشید و این می‌شود تاریخ شفاهی. در صورتی که بحث تاریخ شفاهی فراتر از این حرف‌هاست، یعنی یک گفت‌وگوی دوطرفه است. کسی که می‌رود با یک نفر دیگر صحبت کند، اولاً باید دقیقاً بداند که برای چه آمده سراغ این فرد و مطالعه و بررسی کافی در کلیت سوژه به‌طور عام و شخص مصاحبه‌شونده به‌طور خاص داشته باشد. این کار می‌تواند یک پروژه عمومی باشد.

بنابراین اولاً شما باید ببینید برای چه باید با این آدم صحبت بکنید. اگر پروژه بزرگ‌تری باشد، می‌تواند شخصی باشد که کل خاطراتش ارزشمند است و در یک دوره طولانی در شغل‌های مختلف،

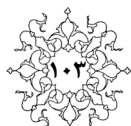


صاحبِ خاطراتی است. همین‌طور شما دارید یک پایان‌نامه فوق‌لیسانس یا دکترا می‌نویسید، یا کتابی می‌نویسید که در یک موضوع خاص، سؤالات خاصی از یک نفر دارید. همه زندگی آن آدم ممکن است موردِ علاقه شما نباشد، ولی سؤالات ویژه‌ای در موضوع کار خودتان، از او دارید و باید بنشینید با او صحبت کنید. کسی که کار تاریخ‌شفاهی انجام می‌دهد، باید موضوع را بشناسد، فرد مصاحبه‌شونده را خوب بشناسد و قبلاً مشقش را در این مورد، به‌خوبی انجام داده باشد.

من خودم در مواردی با اشخاصی گفت‌وگو داشته‌ام که در ابتدا حرف زیادی برای گفتن نداشتند، ولی بعداً با تعامل مصاحبه‌کننده و ارائه اطلاعات و اسناد تکمیلی مرتبط به مصاحبه‌شونده و ایجاد تفاهم تدریجی بیشتر، وضع به‌نحو مطلوبی تغییر کرد. برای نمونه باید به‌موردی اشاره کنم: در خلال گفتگوهایم با برخی از دیپلمات‌های بریتانیایی که با ایران سروکار داشتند، با فردی به نام سر هوراس فیلیپس مصاحبه کردم. او در سال‌های جنگ در ایران، کنسول شیراز بود و در سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱م. در زمان سفارت سر دنیس رایت، نفر دوم و موتور اصلی سفارت کشورش در تهران شد. او از جهاتی که از حوصله بحث ما خارج است، با معیارهای بریتانیایی، دیپلماتی نامعمول و متفاوت بود. فیلیپس بعدها در کشورهای دیگر سفیر شد و خاطراتش را هم چاپ کرد. خاطراتی که چندان اهمیتی، دست‌کم درباره ایران ندارد. وقتی من با او گفت‌وگو کردم، حس کردم که اطلاعاتش کلی و گذرا است. مصاحبه را ناقص گذاشتم و با بررسی در آرشیوهای بریتانیا، مجموعه‌ای از گزارش‌های نوشته فیلیپس را که خودش نداشت تهیه کردم و برایش آوردم. آن‌ها را که دید و خواند، هم از جهت یادآوری مطالب و هم از جهت اعتماد به من، وضع و کیفیت گفت‌وگو، به‌طور کلی تغییر کرد و بهتر شد.

نمونه دیگر شخصی که می‌توانم به آن اشاره کنم، تجربه ساعت‌ها گفت‌وگو با آقای داریوش همایون بود. من برای مصاحبه با ایشان، سوای سال‌ها تحقیق نامنظم و هرازگاهی، چندین هفته تحقیق منظم و مستمر انجام دادم. در نتیجه در طول گفت‌وگوی تقریباً هجده ساعته با او، کار برای هر دو طرف، منظم، مناسب و مفید پیش رفت. تحقیقات من برای ایشان جالب بود و من هم از او بسیار آموختم. با آنکه در اغلب موارد با هم اختلاف‌نظر داشتیم و آقای همایون خودش محقق و سیاستمدار و رهبر یک گروه اپوزیسیون بود، ولی به‌دلیل اشراف مناسب طرفین به مباحث و وجود فضای مطلوب در گفت‌وگوش، مصاحبه خوبی با همه اختلافات، ولی با احترام متقابل پیش رفت و به‌جز یک مورد (در مورد تأسیس و فلسفه حزب رستاخیز) جدل جدی رخ نداد. برعکس، به‌دلیل ارائه منابع جالب و نظرات خاص درباره زندگی و کارنامه او، توسط من، بحث از حالت خشک رسمی، به یک گفت‌وگوی جذاب و مفرح و دارای خروجی مفید تبدیل شد و آن را از ورطه تکرار خاطرات منتشرشده قبلی آقای همایون نجات داد و به کاری کامل و مهم تبدیل کرد.

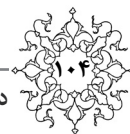
متأسفانه یک معضل بزرگی که در عموم جوامع امروزی مطرح است، در دنیا هم البته است،



ولی اینجا طبیعتاً بیشتر است و در بین دانشگاهی‌های ما هم رسوخ کرده است، اتکای صددرصدی و بیش از حد به اینترنت و منابع گوگل است. تصور بسیاری این است که اولاً هر چه می‌خواهیم در اینترنت است و نیازی به بررسی کتابخانه‌ای و آرشیوی وجود ندارد و لزومی ندارد روزنامه‌هایی که در اینترنت نیست را ببینیم. ثانیاً، هر چیزی که روی اینترنت است، راست و عین واقعیت است. این تصور عوام است، ولی واقعیت جاری است و خیلی از محققان جوان امروزی هم به آن گرفتار شده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که دانش و پژوهش اولیه در مورد موضوع و مصاحبه‌شونده، کمک می‌کند که گفت‌وگو دوطرفه و اکتیو بشود، یعنی اجازه ندهید که مصاحبه‌شونده متکلم‌وحده بشود و هرچه دوست دارد بگوید و در واقع بحث را اداره بکند. وقتی ما صحبت از مشارکت در گفت‌وگو می‌کنیم، یعنی اینکه دو طرف باید صحبت کنند و تک‌گویی نباشد. ضمناً اینکه شما به‌عنوان مصاحبه‌کننده، نباید مزاحم کل بحث مصاحبه‌شونده بشوید. این خط خیلی بغرنج و لغزانی است، یعنی شما هم باید در بحث مشارکت کنید و هم سخن او را زیاد تقطیع نکنید. چرا؟ وقتی که شما زیاد سؤال می‌کنید و ضمناً بیش از حد لازم سؤالات دشوار می‌پرسید، خواسته یا ناخواسته، ممکن است اعتماد مصاحبه‌شونده سلب شود. وقتی اعتماد مصاحبه‌شونده سلب شود، اولاً، ضریب راستگویی پایین می‌آید و دوماً او به شما اعتماد ندارد و ممکن است حرف مهم و مفیدی نزند و سوم اینکه با تلاش بیش از حد مصاحبه‌کننده، پروژه تبدیل به بازجویی می‌شود.

ما باید تا جایی که مصاحبه‌شونده احساس نکند که دارد بازجویی و بازخواست می‌شود، جلو برویم و برای کسب اطلاعات بیشتر فشار بدهیم، نه کمتر و نه بیشتر. کمتر از آن، یعنی اینکه مصاحبه‌شونده دارد مصاحبه را اداره می‌کند و به سمتی که فقط خودش دوست دارد، پیش می‌رود. بیشتر یعنی اینکه شما دارید احترام و اعتماد او را از دست می‌دهید و ممکن است اعتبار و اعتماد و شاید کل پروژه از دست برود. این مرز خیلی لغزانی است که با دانش و تجربه می‌توان به آن رسید. البته همیشه هم صددرصد به‌دست نمی‌آید، ولی به‌رحال باید برای رسیدن به حد کمال آن تلاش کرد.

الان با یک مسئله دیگر مواجه هستیم که آیا اساساً تاریخ‌شفاهی به‌تنهایی می‌تواند جایگزین سایر منابع مطالعاتی باشد؟ در ایران دیده‌ام صحبت‌هایی که از افراد نقل می‌شود، به‌طور کامل عین واقعیت تاریخ تلقی می‌شود. تاریخ‌شفاهی مکمل منابع دیگر و حتی گاهی جایگزین آن‌هاست، یعنی صحبت‌هایی منحصربه‌فرد است. خطراتی در اینجا وجود دارد. ما کتابی از مهدی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه هدایت، به نام خاطرات و خطرات داریم. گاهی اوقات باید توجه داشت به خطرات خاطرات، یعنی خاطرات همیشه همه واقعیت نیست و گاهی ممکن است اساساً واقعیت نداشته باشد. دلایل مختلفی در این زمینه وجود دارد. یکی اینکه خیلی دیر به سراغ صاحبانِ خاطرات می‌روند و آدم‌های مسنی هستند. طبعاً خاطرات آدم‌های مسن می‌تواند گنگ، مبهم، ناقص و حتی



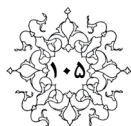
نادرست باشد. این نادرستی هم می‌تواند تعمدی باشد، هم به دلیل کم‌حافظه‌گی و هم اینکه وقتی شما قسمتی از زندگی‌تان تلخ است و دوست ندارید به آن توجه کنید را در طول سی‌سال، چهل‌سال، پنجاه‌سال در ذهن‌تان روتوش کرده‌اید. لذا ممکن است به دلیل ممارست در این رتوش و گزینش، به‌راحتی دروغ بگویید. در این موارد گاهی حتی خود مصاحبه‌شونده هم ممکن است باور داشته باشد که راست می‌گوید و حتی اگر دستگاه دروغ‌سنج معروف آمریکایی را هم بیاورید، ممکن است نشان ندهد، چون سال‌هاست با این روتوش زندگی کرده است.

جمله معروفی از مارگارت تاچر، نخست‌وزیر پیشین بریتانیا است. افرادی به خانم تاچر گفتند که شما زیاد دروغ می‌گویید. گفت که من دروغ نمی‌گویم، بلکه در راستگویی صرفه‌جویی می‌کنم. این صرفه‌جویی در راستگویی یکی از دام‌ها یا چاله‌های تاریخ‌شفاهی است. شما باید توجه داشته باشید که تا آنجایی که می‌شود، جلوی این کار گرفته بشود. اگر گرفته هم بشود، باید در محصول توجه داشته باشید که این، تبدیل به منبع خاص تاریخ‌نویسی نشود و با منابع دیگر راستی‌آزمایی شود.

شما باید توجه داشته باشید که غیر از دروغ‌گفتن و فراموشی، در خیلی از موارد، ممکن است مصاحبه‌شونده جزئیات را به‌طور دقیق در ذهن نداشته باشد. توجه‌تان را به موضوع خاطره‌نویسی روزانه جلب می‌کنم. این تقریباً ثابت شده است و می‌شود گفت که استثناء‌پذیر هم نیست. کسانی که براساس یادداشت‌های روزانه خاطرات می‌گویند یا می‌نویسند، معمولاً اطلاعاتشان خیلی دقیق‌تر از افرادی است که یادداشت روزانه ندارند، چون در خاطره‌گویی دوران پیری، جزئیات حوادث از یادها می‌رود. با مدد از یادداشت روزانه، این جزئیات زنده شده و به‌یادآورده می‌شود. ما در ایران سنت جدی عمومی یادداشت‌نویسی روزانه نداریم، هم به‌جهت فرهنگی، آموزش آن در خانواده‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها و جامعه نبوده، هم به‌جهت ترس مداومی که مطالبی که می‌نویسیم، دست غیر نیافتد و از آن سوءاستفاده نشود.

این بحث کاغذ و سند دست مردم دادن و یادداشت روزانه نوشتن، همیشه برای ما امر خیلی نگران‌کننده‌ای بوده است. بنابراین در جامعه ما، در بین ایرانی‌ها اغلب، پنهان‌کاری و پنهان‌پژوهی کار رایج‌تری نسبت به استفاده از یادداشت روزانه‌نویسی بوده است. افرادی هم مثل اعتمادالسلطنه یا اسدالله علم یا عین‌السلطنه وقتی خاطرات می‌نوشتند، نوشته‌های خود را هفت سوراخ قایم می‌کردند و وقتی مطمئن می‌شدند که در زمان حیات خودشان گزندی از بابت اینها به خانواده و خودشان وارد نمی‌شود، این کار را می‌کردند.

در این جا مثالی می‌زنم که اتفاقاً نقدی هم بر آن چاپ شده است. در پروژه تاریخ‌شفاهی هاروارد مصاحبه‌ای است که به فارسی، کتابش هم در آمریکا و سپس ایران چاپ شده است. آقای حبیب لاجوردی که خودش صاحب خاطرات است و فرزند و فعال یکی از گروه‌های بزرگ صنعتی در ایران و استاد دانشگاه و رئیس پروژه تاریخ‌شفاهی دانشگاه هاروارد بود، با فرد مهمی به نام

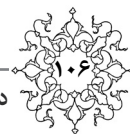


محمدابراهیم امیر تیمور کلالی مصاحبه کرده است. آقای امیر تیمور کلالی (سردار نصرت)، رئیس ایل تیموری است. وی خودش را از نوادگان تیمور و بعد نادرشاه می‌داند و شمشیر نادرشاه در خانه او آویزان بوده است. از یک طرف هم اجدادش از دوره افشاریه به بعد، همیشه مصدر امر بوده و هم از زمان مشروطیت، در مسائل مختلف بوده‌اند. رئیس انجمن ایالتی خراسان بوده و بعد در اواخر حکومت رضاشاه و پس از شهریور ۱۳۲۰ نماینده مجلس می‌شود. از مؤسسان جبهه ملی و در دولت اول دکتر محمد مصدق، وزیر کار و سپس وزیر کشور بوده است. امیر تیمور حتی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نماینده مجلس هجدهم هم می‌شود. ضمناً دخترش ناهید خانم که احتمالاً هنوز هم زنده و خیلی مسن و مقیم لندن است، زن اسکندرمیرزا، نظامی برجسته پاکستانی بود که بعداً رئیس‌جمهور پاکستان شد.

حبیب لاجوردی این آدم مهم را در حدود سن نود سالگی پیدا کرده و با او مصاحبه انجام داده است. شما این کتاب را که می‌خوانید، می‌بینید که یک آدم پرت‌گیج‌و‌گنگ دارد صحبت می‌کند و دائم هذیان می‌گوید! واقعاً این کاری که انجام شده، ظلم به تاریخ ایران و امیر تیمور کلالی است. من عمداً بخشی از سوابق امیر تیمور را برایتان گفتم تا بدانید که چقدر به این آدم و تاریخ ایران در کتاب خاطرات او ظلم شده است. شما که دانشجو هستید، اگر کتاب خاطرات امیر تیمور کلالی را بخوانید، می‌خندید که چقدر پرت‌وپلا می‌گوید! بعد اگر اسناد و کاغذهای امیر تیمور در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر که بخشی از اموال مصادره شده اوست را ببینید، متوجه می‌شوید که چقدر آدم بزرگ و تأثیرگذاری بود.

گاهی پیش می‌آید که مجری تاریخ‌شفاهی، به دلایل خاصی با سوژه (مصاحبه‌شونده) مشکل دارد، یا به دلایلی بیش از حد شیفته او می‌شود. مثلاً وقتی آقای عرفان قانع‌فر با پرویز ثابتی در محل اقامتش در آمریکا مصاحبه می‌کند و کتابش هم به نام «در دامگه حادثه» چاپ شده است، در این کتاب می‌بینید که پرویز ثابتی به خاطر تجربه امنیتی بالایی که داشته، یا مصاحبه‌کننده را مقهور خودش کرده یا اصلاً قرار این بوده است که مصاحبه را پرویز ثابتی اداره کند و به‌جهتی که خواسته، برده است. در واقع راست و دروغ‌هایی را در بزنه‌هایی از خاطرات دخالت داده که ممکن است اگر شما بگردید، در کل کتاب ده درصد نشود، ولی همان ده درصد به‌صورت کیفی روی کل اثر تأثیر گذاشته و قضاوت درباره آن را دشوار ساخته است.

نکته بعدی این است که خیلی اوقات، مثلاً در همین مورد در دامگه حادثه، کسی که مصاحبه کرده، نباید خودش را درگیر مقابله یا دفاع از زندگی و کارنامه و شخص مصاحبه‌شونده می‌کند. مشکلی که گردآورنده این کتاب داشته، این بوده که در نوشته‌های بعدی یا جلسات نقد و بررسی کتاب و همچنین در مصاحبه‌هایی هم که بعداً با رسانه‌های داخلی و خارجی داشت، در مقام دفاع از پرویز ثابتی و ساواک برآمده، یعنی خودش را در مقام وکیل مدافع سوژه قرار داده است که



اصلاً به مصاحبه‌کننده ربطی ندارد. مصاحبه‌کننده نباید وارد این ورطه بشود، چه خوبش چه بدش، چه دفاع، چه مخالفت. بنابراین مصاحبه‌کننده باید بداند که هم شیفتگی و هم نفرت از سوژه و مصاحبه‌شونده می‌تواند برای جدی‌گرفته‌شدن و اهمیت علمی کارش خطرناک باشد.

نکته دیگری که وجود دارد، این است که، وقتی شما با یک نفر صحبت می‌کنید، باید توجه داشته باشید که بیانات مختلف او را از هم تفکیک کنید، یعنی اینکه از یک طرف باید توجه داشته باشید که هم خاطراتی که از او نقل می‌شود، به طور کامل و دقیق منعکس بشود، هم چیزهایی که خود او کاملاً در آن دخیل بوده و در یادش هست و هم از چیزهایی که شما با زنده کردن و به اصطلاح Refresh کردن خاطراتش به یادش می‌آورید؛ در واقع همان چیزهایی که با گفت‌وگو و کمی فشار آوردن تلاش می‌کنید که از او بگیرید. ضمن اینکه موضوع نباید به جدل تبدیل بشود و اعتماد و احترام از بین برود. بعد شما می‌رسید به مطالب و اطلاعاتی که صاحبِ خاطرات از دیگران دارد. و مربوط به خودش نیست. این هم اهمیت دارد ولی توجه داشته باشید مطالبی که صاحبِ خاطرات در کتابی خوانده یا تحلیل گمانه‌زنی می‌کند که بر اساس واقعیت نیست و نظر شخصی خودش است، بدون توجه به خاطرات خودش یا شنیده‌ها و یادمانده‌هایش، تاریخ‌شفاهی نیست. بنابراین مواردی که ذکر کردم، در واقع هیچ ربطی به تاریخ‌شفاهی ندارد و می‌تواند دوباره به دام- چاله تبدیل بشود، یعنی شما با یک‌سری تحلیل‌ها و اطلاعاتی که آن فرد از کتاب‌ها یا روزنامه‌ها به دست آورده، مواجه می‌شوید که دارد با خاطرات و شنیده‌های خودش قاطی می‌کند. مصاحبه‌کننده باید خیلی تلاش کند و متوجه بشود که این موارد با هم یکی نشود، یعنی شما نرفتید در سخنرانی یک مورخ و محقق شرکت کنید، بلکه شما می‌خواهید دانسته‌ها و حتی برداشت‌های منحصر و شخصی آن فرد خاص را بشنوید و نهایتاً نظراتی که براساس دیده‌ها و شنیده‌هایش است، نه بیشتر از آن. مثلاً وقتی نزد آقای‌هاشمی رفسنجانی به‌عنوان دانشمند یا سیاستمدار می‌روید، یک جوری از او سؤال می‌کنید و وقتی به‌عنوان صاحبِ خاطرات از او سؤال می‌کنید، باید جور دیگری سؤال کنید. اینها دو رویکرد مختلف است و نباید با هم قاطی بشود، هم در اصل انتشار خاطرات و هم در استفاده از منابع دیگر.

بسیاری از کسانی که خاطراتشان ضبط می‌شود، ممکن است از شما بخواهند که به هر دلیلی برخی از نوشته‌های‌شان را برای مدتی یا برای همیشه فقط بشنوید و فعلاً به شکل (off the record) بشود یا به دلایل سیاسی، امنیتی، شخصی و اینکه ممکن است تبعاتی برای دیگران داشته باشد، در زمان حیاتشان انتشار پیدا نکند. همیشه جذابیت کار خبرنگار و محقق و مورخ این است که چیزی را که به دست می‌آورد، زود منتشر کند، چون قضیه خیلی وسوسه‌انگیز است. باید توجه داشته باشید که وقتی این خاطرات به‌عنوان امانت به شما منتقل می‌شود، وقتی شرطی گذاشته می‌شود، چه در عدم انتشار مقطعی و موردی یا بخش خاصی از خاطرات، باید به این شرط

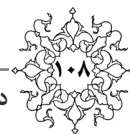


و قرار احترام گذاشته شود. این کار هم احترام اخلاقی به آن فردی است که با او قرار گذاشته‌اید و هم اعتبار و حیثیت حرفه‌ای شما را تحکیم می‌کند، ولو اینکه ممکن است آن جذابیت و کامل بودن و شمولیت کار شما را خدشه‌دار کند، ولی مسئله وفادارای به صاحبِ خاطرات مهم‌تر است. موضوع دیگر وجود تناقض اطلاعات در یک خاطرات با خاطرات دیگر است. ما کتابی را به نام شناسنامه، خاطرات و اسناد شیخ احمد بهار داریم. بهار از روزنامه‌نگاران و سیاستمداران و از فعالان اجتماعی سیاسی خراسان بود و بعد به تهران آمد. من خاطرات و اسنادش را خیلی سال پیش با کمک یکی از پسرانش چاپ کردم. از زمان مشروطه تا بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فعال سیاسی بوده است. وی پسردایی ملک‌الشعرا بهار بود. بسیاری هم این دو نفر را اشتباه گرفته و یکی می‌گیرند. ملک‌الشعرا مدیر روزنامه نوبهار و تازه بهار بود، ولی احمد بهار مدیر روزنامه بهار در مشهد بود. خوب بعد از شهریور ۱۳۳۰، آقای احمد بهار به تهران آمد و خیلی جالب است، قوام‌السلطنه‌ای که در ماجرای کلنل پسیان به خون احمد بهار تشنه بود و حکم قتلش را داده بود، دعوتش می‌کند که منشی او بشود.

این هم از ویژگی‌های قوام‌السلطنه است، چون من این جمله را یک جایی نوشته‌ام: «قوام شاید بهتر از هر سیاستمدار ایرانی می‌دانست که دشمنان دیروز می‌توانند متحدان فردا باشند». وی دقیقاً مصداق این جمله را اجرا کرد. به نظر من دو نفر این را خیلی خوب اجرا کردند، یکی قوام‌السلطنه بود و دیگری ابتهاج که در مسائل اداری و اجتماعی، به خیلی از دشمنانش شغل می‌داد و از آنها استفاده می‌کرد. ابتهاج هم این طوری بود.

باری، بهار در دولت قوام‌السلطنه از مشهد به تهران می‌آید، البته مدت‌ها زمان رضاشاه زندان و تبعید بود، ولی دیگر رسماً می‌آید و منشی قوام‌السلطنه می‌شود. این امر ادامه پیدا می‌کند تا سال ۱۳۳۰ که در دولت دکتر مصدق، منشی مخصوص دکتر مصدق و بعد رئیس دفتر دکتر مصدق می‌شود، البته تا حوادث سی تیر.

حالا شخص دیگری به نام نصرت‌الله خازنی پیدا می‌شود که او هم صاحبِ خاطرات و مهم است. وی رئیس دفتر دکتر مصدق بوده و می‌گوید من از اوایل دورانی که مصدق نخست‌وزیر شد، رئیس دفترش بودم. الان اینجا با دو تا رئیس دفتر مواجهیم، احمد بهار و نصرت‌الله خازنی که هر دو هم خاطراتشان را ثبت کرده‌اند، یعنی یکی از آنها مکتوب کرده و یکی دیگر شفاهی گفته است. خوب وظیفه من مورخ این است که به هیچ کدام از آنها اعتماد نکنم، بلکه بروم تحقیق کنم ببینم کدام یک راست می‌گویند. به‌هرحال، در یک زمان یک نخست‌وزیر که دو تا رئیس دفتر ندارد! شما به جایی می‌رسید که اطلاعات و داده‌ها با هم تناقض دارند و باید بررسی بشوند، هم باید بعد از خاطرات بررسی بشوند و هم مصاحبه‌کننده باید کنکاش کند که کدام روایت درست است. ما یک بحثی داریم، به نام oral history که من راجع به آن توضیح دادم. یک بحث



خاطره‌گویی هم داریم که مثلاً آدمی بیاید به‌طور غیرحرفه‌ای در یک جمع عمومی، محفل یا دوستانش حرف‌هایی بزند، چیزهایی بگوید برای بزرگ کردن خودش که ممکن است دقیق نباشد، بدون اینکه مواجه بشود با جدل و گفت‌وگو، حالا جدل که البته خوب نیست، با گفت‌وگو و چالش. برعکس، من آدم‌هایی را در تاریخ معاصر ایران می‌شناسم که چه فرهنگی، چه سیاسی و چه اقتصادی که به دلایل مختلف شخصی یا نگرانی‌هایی که داشتند یا فروتنی خاص شرقی بر اساس تربیت و فرهنگشان، سعی می‌کنند خودشان را کم‌اهمیت‌تر از آن چیزی که واقعاً بودند، نشان بدهند.

بنابراین ما هر دو معضل را داریم و این وظیفه مصاحبه‌کننده است که ببیند مثلاً وقتی سراغ یک آدم فرودستی در تاریخ محلی یا تاریخ خانواده‌ها می‌رود، خودش ممکن است تعجب کند و بگوید که من که مثلاً رفتگر این خیابان بودم یا مثلاً پاسبان سر چهارراه بودم، اصلاً حرف‌هایی که می‌خواهم بزنم، به‌چه دردی می‌خورد؟ شک می‌کند و اول می‌گوید شما مأمور هستید و می‌خواهید اذیتش بکنید، گزندی برایش ایجاد کنید. شما باید کلی کار آموزشی بکنید و توجیه کنید که چرا شما برای من مهم هستید و چرا یادمانده‌ها و خاطرات مهم است. پس شما فقط با کسانی مواجه نیستید که خودشان را دست‌بالا می‌دانند، بلکه من در انگلیس خیلی زیاد دیدم که مثلاً طرف زمان انقلاب استوار ارتش بوده، بعد کم‌کم برای خودش درجه گرفته و الان سرتیپ شده و در تبعید و مهاجرت است و به‌راحتی دروغ‌هایی می‌گوید که من رفتم به شاه گفتم این‌جوری کند، ولی به حرف من گوش نکرد و انقلاب شد!

ممکن است شما با سوژه و ابزار و چارچوبی متدولوژیک سراغ صاحب‌خاطرات بروید، ولی گاهی هم پیش می‌آید و نباید مانع بشوید که از شنیدن خاطرات یک فرد سوژه پیدا کنید، یعنی برعکس آن هم ممکن است. نباید این باور را داشته باشید که من فقط آدم این را بگویم و بروم. ضمناً گاهی ممکن است یک نفر برای شما خاطراتی تعریف بکند که این خاطرات برای شما یک بارقه جدیدی از تحقیقات را باز بکند. حواسمان باشد که این را از دست ندهیم، یعنی این هم به‌هرحال یک نوع سوژه‌یابی بر اساس گفته‌هایی است که ممکن است شما سورپرایز شده و انتظار شنیدن آن را نداشته باشید. ضمن توجه به اینکه ممکن است راست یا دروغ باشد، اگر مطمئن بشوید که واقعی هست، می‌تواند به شما جهت و خط و سوژه هم بدهد. این را هم نباید فراموش کرد.

